



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۱۲/۰۴



محمد محق

## سرطان تکفیر

اگر یک تمدن را به مثابه یک ارگانیسم زنده تصور کنیم که می تواند به بیماری های گوناگون گرفتار شود، تمدن اسلامی امروزه گرفتار سرطانی است که آخر آن را از پا در می آورد، این سرطان بدخیم همانا گرایش به تکفیر است. وقتی سخن از تمدن اسلامی می گوئیم مراد خود اسلام نیست، آن چیزی است که به دست مسلمانان پدیدآمده و محصول بشری است.

غلط است اگر کسی تصور کند که تکفیر تنها اختصاص به داعش یا گروهک منقرض شده التکفیر و الهجرة دارد. رگه های گرایش به تکفیر همچنان که در آثار مرحوم سید قطب و مولانا مودودی به قوت حضور دارد، در همه شاخه های سلفیت و نسخه های حنفیتی که به آبشخور سلفیت در غلتیده اند و در شاخه هایی از تشیع صفوی و پیشا صفوی هم حضور دارد.

تنها جریانی که در تاریخ اسلام با صراحت و قاطعیت مرز خود را با گرایش های تکفیری از همان آغاز مشخص کرد، حنفیت اصیل بود که پیشوای بزرگ آن امام ابوحنیفه رحمت الله علیه آشکارا گفت: «لا نكفر أحدا من أهل القبلة» یعنی ما هیچ کس از اهل قبله مسلمانان را کافر نمی خوانیم. دیگر جریان ها به درجاتی کم و بیش به باکتری تکفیر آلوده بوده اند. این را در موقف متشدد ابن حنبل در برابر بعضی آراء فقهی امام محمد شاگرد امام ابوحنیفه، می توان دید تا مواضع سخت گیرانه ابن تیمیه و ابن القیم و ابن عبد الوهاب در برابر دیگر فرق و جماعت های مسلمان، که کسانی مانند امام غزالی و ابن عربی را ملحد می خواندند، تا رسایل فقهی حنفی نمایانی در آن طرف مرز که معتقد بودند اگر کسی کفش عالمی را از روی اهانت کفشک بگوید کافر می شود!! همچنان است مومن ندانستن سنیان در دیدگاه برخی از مراجع مذهبی شیعیان.

اما این باکتری در اثر تحولات سیاسی و اجتماعی قرن اخیر جهش سرسام آوری در پهنه تفکر اسلامی یافته و کسانی با گرایش های خطرناک تکفیری که جوامع اسلامی را جوامع جاهلی می دانستند به مثابه مرجعیت های اسلامی و در چهره قدیسین مسلمان معرفی شده اند. امروزه ما دیگر با بیماری تکفیر مواجه نیستیم بلکه با سرطان تکفیر روبرویم که در لایه های مختلف زنده گی مسلمانان در حال ریشه دواندن است. جوانان فراوانی دیده می شوند که کسی را به صرف لباس و پوشش از دایره دین خارج می دانند، چه رسد به نیمچه عالمانی که با کوچک ترین بهایی حکم کفر هر که را نپسندند صادر می کنند. این و آن را به آسانی اهل شرک و بدعت خوانند و در حق مخالفان فکری خود حکم گمراهی صادر کردن از شاخه های گرایش تکفیری است.

این معضل اختصاص به افغانستان ندارد و تنها در میان سنیان هم نیست، بخش قابل توجهی از پیروان هر دو فرقه گرایش به تکفیر دارند، اما این پدیده در افغانستان به مرز نگران کنندگی رسیده است.

محمد عابد جابری گفته است در همه تمدن هایی که در تاریخ پدید آمده اند عناصر افراطی وجود داشته اند، اما غالباً در حاشیه آن تمدن، که صدای شان چندان شنیده نمی شد. هرگاه این عناصر به متن آن تمدن راه یابند و صدای آنان بر صدای نیروهای معتدل بچربد، مرگ آن تمدن آغاز می شود.

امروزه صدای گرایش های تکفیری در تمدن اسلامی قوی تر از هر صدای دیگری است. ما انتخاب چندانی نداریم، یا تصمیم می گیریم دست به جراحی سخت و درد ناکی بزنیم تا این سرطان را از پیکره این تمدن خارج کنیم، یا باید به مرگ تدریجی آن به دست تکفیری ها تن بدهیم. انتخاب با ماست. چند ملاحظه را در این باب با دوستان در میان می گذارم:

### ۱. گفت و گو در باره تکفیر:

گفت و گو در باره قضایای حاد و سرنوشت سازی مانند پدیده تکفیر، گفت و گو در باره خطری همگانی است و از همین رو مهم است، و باید ادامه بیابد. اگر کسی بگوید که چنین خطری جوامع ما را تهدید نمی کند گمان نمی کنم کسی ادعایش را قبول کند. ما هر روزه قربانی می دهیم، و افکار افراطی و تکفیری یکی از عوامل اصلی این وضعیت است. ما اگر امروزه به این خطر کم و بیش پی برده ایم، در برخی دیگر از کشورهای مسلمان از چند دهه پیش این زنگ ها به صدا در آمده بود. در دهه هشتاد میلادی قرن گذشته بود که شیخ یوسف قرضاوی

رساله «ظاهرة الغلو في التكفير» را نگاشت. عنوان آن رساله نیز با توجه به آن مقطع زمانی بسیار معنا دار بود، چراکه اولاً کلمه «ظاهرة» را به کار برده بود، که به فارسی پدیده می‌گوییم. یعنی او اذعان کرده بود که تکفیر تبدیل به پدیده اجتماعی شده و صرفاً یک حالت شاذ و گذرا نیست. ثانیاً او از تعبیر «الغلو في التكفير» استفاده کرده بود، یعنی اصل تکفیر به جای خود، ولی تکفیر به مرحله غلوآمیز و زیاده روانه خود رسیده است!! علاوه بر قرصاوی کسان دیگری، به خصوص نهاد رسمی الازهر مصر، نیز در برابر موج تکفیر قد برافراشتند و موفق شدند از شدت و حدت «پدیده غلوآمیز تکفیر» بکاهند، بدون این‌که این پدیده ریشه کن شود. آن زمان تنها یک گروه بنام جماعة المسلمین که از سوی مخالفانش بنام التکفیر و الهجرة خوانده می‌شد، به این صفت معروف شده بود. طبق آمارهایی که در آن زمان مراجع رسمی به دست می‌دادند همه اعضای آن کمتر از سه صد نفر بودند. با آنهم همه جناح‌های مذهبی در مصر و کشورهای عربی احساس خطر کردند و در برابرش ایستادند. (کتاب‌های پیغمبر و فرعون، نوشته ژیل کوپل، و جنبش‌های اسلامی در جهان عرب، نوشته هرابرادکمجان، که همان سال‌ها نوشته و بعداً ترجمه شدند اطلاعات مفصلی در آن باره دارند.)

**اما امروز، در کشور ما تنها اعضای داعش بین سه تا چهار هزار نفر تخمین زده می‌شوند، و اعضای طالبان بین پنجاه تا شصت هزار تخمین زده می‌شوند، و کسانی که رسماً عضو طالبان نیستند، اما با آنان هم فکری دارند و مخالفان خود را با حربه تکفیر می‌کوبند چندین برابر این‌ها هستند. آنان در اصل تکفیر کردن یا مُشْرک خواندن مخالفان خود، همه هم داستاوند، اما این‌که چه کس/کسانی را و در چه شرایطی تکفیر کنند، اختلاف**

**سلیقه دارند.** بنا بر این خطر تکفیر در جامعه ما و چند کشور مسلمان نشین دیگر مانند لیبی، سومالی، یمن، مالی، سوریه و عراق به صورت بالفعل و در جوامع مسلمان دیگر مانند کشورهای آسیای میانه و برخی کشورهای عربی به صورت بالقوه وجود دارد و بسیار جدی هم هست. تنها در مصر برخی مراجع رسمی می‌گویند اعضای داعش در حدود یک هزار نفر تخمین زده می‌شوند، اما کسانی که در این کشور دیگر مسلمانان را مُشْرک و مبتدع می‌خوانند بسیار بیش از این هستند. در بعضی تخمین‌های غیر رسمی به چند میلیون می‌رسند.

از این جهت ما هیچ راهی جز پرداختن به این موضوع و گفت و گو بر سر آن نداریم. اگر کوشش کنیم در گفت و گوهای خود کمتر احساساتی شویم، بیشتر امید تفاهم وجود دارد. احساساتی شدن اگر درست هم باشد در جایی درست است که فتوایی سبب تسهیل ریختن خون بی گناهان می‌شود!

## ۲. موقف امام احمد:

شاید شماری تصور کنند که من به امام احمد بن حنبل توهین کرده و او را تکفیری خوانده‌ام. این برداشت کاملاً خطاست. من به همه علمای بزرگ احترام دارم و بی احترامی به هیچ کس از هیچ مذهبی را نمی‌پسندم، و خودم نیز ان‌شاءالله همیشه از آن اجتناب می‌کنم.

من در این نوشته به «رگه‌هایی» از گرایش تکفیری اشاره کردم. رگه‌ها تعبیری حساب‌شده است و معادل آن در عربی «النزعات الخفيفة» است. در میان مسلمان صدر اسلام تنها خوارج بودند که رویکرد قاطع و غلیظ تکفیری داشتند. اما برخی گروه‌های اهل حدیث و حشویه نسبت به مخالفان و رقیبان فکری خود با سخت‌گیری از حربه ضلالت و بدعت و مانند این‌ها استفاده می‌کردند و در جاهایی نیز از حکم کردن به کفر برخی دیگر از جماعت‌های مسلمان خود داری نمی‌کردند.

دعواهایی که برخی از اهل حدیث با احناف، معتزله، جهمیه، شیعه، و مرجئه و جماعت‌های دیگر به راه انداختند بر کسی پوشیده نیست. در این دعوا تا به مرز دشمنی آشکار با فقهای اهل رأی نیز به پیش می‌رفتند. کسی که با تاریخچه این مباحث آشنایی داشته باشد می‌داند که مخالفت با فقهای اهل رأی، به خصوص چهره‌های برجسته این جریان مانند امام ابوحنیفه، تا جایی بود که هر گاه نام وی در سند احادیث و روایات می‌آمد از روایت کردنش اجتناب می‌کردند. بسیاری از اهل حدیث با امام ابوحنیفه هم در زنده‌گی اش و هم بعد از آن، دشمنی آشکاری داشتند. برای پی بردن به حجم این دشمنی می‌توان به تاریخ بغداد از خطیب بغدادی مراجعه کرد.

لازم به توضیح نیست که امام محمد چه جایگاه بلندی در تاریخ فقاوت اسلامی دارد و چه جایگاهی در میان حقوق‌دانان تاریخ بشر احراز کرده است. اما در مقابل، مخالفت شدید اهل حدیث با او و سایر علمای اهل رأی بر کسی پوشیده نیست. این که در مذمت رأی در کتب اهل حدیث چقدر بحث شده است، نیازی به توضیح ندارد.

پایان

با تشکر از روزنامه آرمان ملی